

## عشق بهاء

در ره عشق بهاء از سر و جان می گذریم  
از زر و زیور و از هر دو جهان می گذریم  
زانکه مهرش بدل ماست و نامش بر لب  
بخدا از لقب و نام و نشان می گذریم  
چون تعالیم عزیزش سبب خوشبختی است  
از شدائد بخدا ما به ضمان می گذریم  
چون بلاهایش بود شهد و رزایش شکر  
بی غم و ترس هم از این هم از آن می گذریم  
چون بدر گاه خدائیش نباشد خللی  
از کم و کاست و از رنج گران می گذریم  
عشق او چون بدل ماست دگر باکی نیست  
چست و چالاک ز بیداد زمان می گذریم  
کور گشتیم که بینیم جمال باقیش  
زین سبب ز عالم و از عالمیان می گذریم  
گر شدیم و سخن و لحن ملیحش شنویم  
دگر از همهمه ی بد سخنان می گذریم  
جاهل از غیر و صایا و علومش گشتیم  
راحت اینک ز علوم دو جهان می گذریم  
فقر محضیم که تا بهر غنایش بینیم  
بی محابا ز صف راهزنان می گذریم  
تا بدانند خلاق که حقیقت اینجاست  
در رهش از همه دنیا به عیان می گذریم